

# ساعت ۲۳ به وقتِ دل‌تنگی

## میلااد حسین زاده

۱۳۹۴

- شب‌نمی

مهمان گلبرگ گونه هایت شده است

پروانه ای

ز عشق شمع رهایی یافته

و مسلمان آیین تو

و کعبه اش دستان تو شده است

عشق

در باغ نگاهت

ز مهوربانی ات

سیراب گشته

تو با زیبایی آراسته شده ای

و باز هم می پرسند

که چرا عاشقت هستم ...

- در ساحل گونه هایت قدم می زنم

مباردا اشک بریزی

که امواج خروشان اشک هایت

مرا غرق خواهند کرد



- در افکار پریشانم  
واژه ها را ففه می کنم  
مردم تو را صدا می زنند  
و از زیبایی تو می نوازند  
ولی تو دیگر نیستی  
و نیستی  
که همپنان واژه ها صدایت میزنند ...

- شعر هایم  
از بی وزنی  
در هوای عاشقان معلق می مانند  
ولی اگر به دل تو نشینند  
کافی است برایم

- از زردی برگ هایی  
که جامه ی برفی به تن کرده اند  
می توان فهمید  
که پاییز هنوز هست  
و دیر نشده است  
برگرد تا از نو شروع کنیم



- هر شب

قهوه ای تلخ می نوشم به یادت

اما

فاطراتت تجاوز می کنند به آرامش

و باز پناه می برم به قرص هایم

می بینی تناقض را در حال روزم ؟ ...

- آورده است نسیم عشق

برایم وعده ای دوست داشتی را

که کمی از

یخ های دلم را آب

و جاری کرد

اما باید بداند

دلی که عادت کرده است به سرما

گرم نخواهد شد این روزها

شاید حتی سال ها ...



- قصه ی تلخ زیستن  
دو به شک شدن در فویشتن  
که چرا آرزو ها کمرنگ می شوند  
و چرا دیگر حرص باغی از میوه های بهشتی ندارد  
ولی این روزها  
فقط دلم را  
به نقش نگاره ی گل عشق  
بر روی پتویم بسته ام  
که می ترسم آن هم پژمرده شود

- چشمی بیانداز  
به مسافری که جا گذاشته است  
چمدانی از وجودش را  
در نگاهت

- حرف های من به تو را  
کسی فواهد گفت که زبان ندارد  
حال ممکن است  
آن شفص روزگار باشد  
یا ویرانت



- کاش هواپیما  
قبل آنکه غرش کند  
بر سر دشت لاله  
را، شود به سکوت دشت  
و بفهمد که  
سکوت از عظمت دشت است  
نه بی زبانی  
و کاش ما انسان ها نیز بفهمیم

- یک خنجان رویا  
در کافه های شلوغ  
و میزی کنار  
پنجره ای رو به دیوار  
انگار نبودنت  
دوباره فوشمالی ام، را فط فطی کرد

پایان

